

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul
Vol.7, No.5, Qaws-Jadi 1338
(November-December 1959) - *Journal*, 80

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

د امتیاز خاوند ، پوهنځی ادبیات

ادب

مجله دو ماهه

هیئت مراقبت

ملک الشعر استاد بیتاب
پروفسر محمد علی میوندی
دکتور غلام عمر صالح
دکتور سید محمد یوسف علمی

شماره پنجم سال هفتم - قوس و جدی ۱۳۳۸ مطابق دسمبر و جنوری ۱۹۶۰

مضامین این شماره

مضمون	صفحه	نویسنده
روش آفاقی بیکن	۱	نویسنده ، ع ، م زهما
آیات تاریخ خود را تکرار میکنند؟	۷	مترجم : میر حسین شاه
تاریخ مختصر ادبیات	۱۵	محمد نسیم نگهت
سیر تاریخی علم زبان .	۲۳	نویسنده ، محمد رحیم الهام
ایونیان (دملیت بنو و نهی)	۳۳	مترجم : صما
علم اجتماع	۳۸	» : زهما
گورکی و نویسندگان غرب	۴۴	» : نگهت
خبرهای پوهنهی	۵۳	اداره .
جوانی	۶۰	از کنتس دو نوآی

آدرس

مدیریت نشرات پوهنهی ادبیات
شهر نو - جاده شیر علی خان
کابل
افغانستان

شرح اشتراك

محصلین و محصلات ۱۲ - افغانی
مشترکین در مرکز ۱۵ »
مشترکین در ولایات ۱۸ »
در خارج ۲ دالر

قیمت یک شماره ۳ - افغانی

زیر نظر : محمد نسیم نگهت باهتمام : عبدالحق احمدی

نویسنده: علی محمد زهما

روش آفاقی - فرانسنس بیکن

فرانسس بیکن:

فرانسس بیکن (۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ م.) از باشه‌گان شهر لندن بوده، پدرش نیکولاس بیکن نام داشت، وی مهردار (۱) بزرگ بود، از عنفوان جوانی با سیاست علاقه‌ی مفرمی داشت، و در قانون متبحر بود. کرسی لاردرچانسلر را اشغال کرد. در سال ۱۶۲۱ متهم گردید باینکه از متداعیین رشوه گرفته است. همان بود که در اثر این اتهام از فعالیت‌های رسمی باز نشست و باقی عمرش را وقف تحقیق و تتبع نمود.

کراکتر شخصی بیکن را معاصرین و اخلاق وی باشدت مورد سرزنش قرار میدهند، لیکن وی مانند سایر مردمان عصر و زمان خود کار و بار شخصی را بر بهبود ملی و همگانی برتری و رجحان میداد؛ لیکن با وجود نقایص اخلاقی، بیکن مقام بس شامخی در جهان تحقیق و تتبع دارد.

بیکن بانمام قوا از حیثیت و مقام خود در راه تبلیغات علمی کار گرفته است. و بدون مبالغه میتوان گفت که وی از بزرگترین مبلغین تحقیقات، ساینس‌فک بوده است. بیکن سعی بلیغ بخرج میداد که علمای ساینس را از اتهام اهل کلیسا نجات دهد. زیرا فتاوی ساینس حتماً چشم اتهام زنیهای اهل کلیسا را بسوی خود جلب میکند. بیکن روش آفاقی را بهترین

(1) Lord Keeper of the great seal.

آله برای انکشاف شرایط آینده نوع بشرمیدانست و بصورت پیگیری خودش را «شیپور زن عصر جدید» اعلان میکرد (۱) در-حقیقت وی از عصری، نمایندگی میکرد که در دست تحول بود. گرچه بیکن بر روش تجربی و سیستم استقرا تأیید میکرد اما در عین زمان از بسا ترقیات و انکشافات علمی که در دوران خودش از «جهان بالقوه» بصورت «بالفعل» عطف توجه میکرد، تجاهل و اغماض کرده است. بیکن به تاثیر علم بر کردار و طرز زندگی مردم بیشتر اهمیت میداد تا اینکه «بدانش برای دانش» وقعی بگذارد. همین روش را فیلسوف شهیر و معاصر انگلیس برتراند راسل، در اثر معروف خویش که موسوم به «تاریخ فلسفه در غرب» میباشد بکار بسته است (۲).

بیکن مدعی است که وی در بین روش تجربی و ملکه عقلی تلفیق و توفیق داده است، لیکن بمعقیده‌ی نگارنده بیکن نمیتواند از عهده چنین ادعا بدر آید. اما همین قدر در باره‌ی وی صدق میکند: «وظیفه‌ی واقعی فلسفه خدمت برای انسان‌ها بوده نه پرواز در خلا» *

(1) «Treasury of philosophy, by Runes, p. 102».

(2) «...My purpose is to exhibit philosophy as an integral part of social and political life: not as the isolated speculation of remarkable individuals ...»

روش آفاقی بیکن

از قرن هفده بعد انگلستان زاد گاه و مرز و بوم ماتریالیسم عصر جد ید شد .
دو مرد انگلیسی یکی فرانسیس بیکن و دیگری تو مامس هابس ماتریالیسم عصر جدید
را تاج گذاری نمودند . جان لاک کاریرا که بیکن و هابس سر دست گرفته بودند ؛
ادا مه داد .

اس اساس نظر و مفکوره آنها ، این بود که تمام علوم توسط حواس تهیه
و بسامان میگردد . یعنی چه ؟ یعنی نمیتوانیم هیچ چیز را درك کنیم مگر بواسطه
حواس ؛ در باره هیچ موضوع ، مفکوره قابل توجهی را از آب درست
بدر آورده نمیتوانیم تا اینکه بسنگ محك تجربه آشنایش نسازیم . هر تیوری را
که ممیز تجربه از صحت آن تصدیق ننماید کاملاً بی ارزش و تهی میان باید دانست .
سرقافله و پیش خیل ماتریالیسم انگلیسی همانا بیکن بوده است . در نگاه بیکن
« فلسفه ی طبیعی » یگانه فلسفه ی صادق و پابرجا است . مگر نمی بینیم وقتی فزیک
بر اساس تجربه ی حواس بنیاد گذاشته میشود ؛ عمده ترین قسمت فلسفه ی طبیعی
رامی سازد ؟ بیکن معتقد بود : « حواس از خطاهای موهوم است و سرچشمه ی تمام
علوم استقرا ، تحلیل ، مقایسه ، مشاهده ، و تجربه از اشکال عمده ی
روش تتبع عقلی بشمار است . » (۱)

این روش ماتریالیسم يك مفکوره و نظر سانی تفكک طبیعی را تأسیس
کرد . و بعد از تأسیس ، این مفکوره به ضد فلسفه ی سابق
قد علم نمود . این مفکوره در برابر طرز تفکر موهومات فیودالیت ، فیودالیتی
که سد سدی مقابل علل واقعی و قوانین حرکت پدید آمده های طبیعی ایجاد نموده
بود ، قیام کرد .

(۱) ماینس بر ضد روش عندی ، کانفورد ، صفحه ۱۵ .

پس، می بینیم که توماس اکوینس (Thomas Aquinas)، آنکه از نگاه عنعنه شخصیت فلسفی می باشد؛ بر آنست که علم با تجربه شروع می گردد و حواس مواد را برای سیستم علم بشر تهیه مینماید. لیکن در عین زمان این مرد فلسفه آرزو دارد بلکه جدی در پی آن افتاده که این سیستم طوری تدوین گردد که و راه انداخته شود تا از طرف مقامات صلاحیتدار کلیسا پذیرفته شده و در نتیجه مقام دینی و روحانی او را تودا کس حفظ گردد یعنی ثمر عرق ریزها و تجربه های اهل تتبع را دیگران توی کیسه زنند.

لیکن اگر در سر و او در دل آرزوی نشو و نما می ساینس را می پرورانیم؛ نباید پیروی از توماس اکوینس ها نماییم بلکه بر عکس او را ق فلسفه ی عنعنوی را یک عنصر حیاتی و فعال ندانسته و بیشتر از یک مرجع تاریخی و فلسفی حیثیتی برای آن قابل نشویم. و هم از همین جهت بود که بیکن این نوع طرز تفکر را سد راه ترقی ساینس خواند. بیکن طرفداران فلسفه عنعنوی را اخطار داده میگوید:

«کسانی که بطرفداری از فلسفه ی عنعنوی قیام کرده اند؛ گناه بس بزرگی را در برابر ترقی و پیشرفت مرتکب شده اند.»

دکتورین ماتریالسم بیکن، تحقیقات ساینس را که در پی فاش ساختن راز طبیعت افتاده، جانشین تفکر مجرد نمود. این دکتورین راجع به تمام «سیستم طبیعت» صحبت نمیکند اما اساس کارش را بر تیوری مادی و روش آفاقی بنیاد می گذارد؛ و عملیه های طبیعت را از نگاه تحقیقات تجربی می نگرد. با وجود تمام این گفته ها باید علاوه نموده گفت که روش تیوری بیکن با تمام تفرعانش محدود و مسکولاست و دارای بساجنبه ها و پهلوهایی ناسادرست می باشد. با وجود جوانب «عندی» تیوری بیکن ضربت پر زوری بود که حوالت پیکر فلسفه ی فرتوت فیودالیته نمود؛ نه تنها ضربت این روش متوجه فلسفه ی فیودالیته بود بلکه در عین زمان افکار مادی را که با ساینس جدید هم آهنگ بود؛ انکشاف داد و توسعه بخشید.

دو اثر عمده‌ی بیکن - پیشرفت علم، و منطق جدید - آثار فلسفی نیست و راجع به طبیعت اشیا صحبت نمیکنند. این دو اثر از یک نوع روشی که توسط آن معلومات در باره طبیعت اشیا را مورد دسترس مامیگذارند؛ سخن میگویند. بیکن، در قسمت اول «منطق جدید» تمام افکار خود را در قالب پرسش‌های عمده با اختصار ذکر میکند:

«انسان بهمان اندازه‌ی بی که طبیعت را مینگرد و تفکر میکند؛ میداند. و رای آن کاری از انسان ساخته نیست.»

بیکن در اثر دیگرش که موسوم به پیشرفت علم است؛ چنین مینویسد:

«تمام فلسفه‌ی طبیعی مشمر دو پهلوی دارد. یک پهلوی آن علل را از راه تجربه و پهلوی دیگر آن تجربیات جدید را از راه علل، می‌یابد. در منطق جدیدش، بیکن این نظر علمی را با افکار فلسفیش مقایسه و مقارنه مینماید. بیکن در باره اهل ساینس چنین اظهار نظر میکند:

«آنها بیکه با ساینس سر و کار داشته اند یا تنها به تجربه اتکا کرده اند و یا نصوصی بوده اند. کسانیکه تنها به تجربه اتکا نموده اند، مانند مورچه گرد می‌آورند و بعد آنرا استعمال مینمایند. نصوصی‌ها به عنکبوت میمانند؛ از وجود شان تار در می‌آورند؛ لیکن روش زنبور عسل بین آن دو حد افتاده است؛ یعنی زنبور عسل از گلها (محیط خارجی) مواد تهیه می‌بیند و بعد از فراهم آوردن مواد با مهارت آن مواد را هضم مینماید. روش فلسفه واقعی از روش زنبور عسل مغایرت ندارد؛ یعنی روش فلسفی مانده بزنبور عسل نه تنها بر قوه‌ی دماغ خود متکی نیست و نه در ذهنش تمام مواد پرا که توسط تاریخ طبیعی و تجارب میخانیک‌ی تهیه شده بدون کدام تغییر نگه‌می‌دارد بلکه آن مواد را توسط ذکای خود تغییر داده هضم میکند.

بیکن معتقد بود، وقتی علم توسط روش ساینس‌تفک بدست آورده میشود آفاقی میباشد یعنی بجهان واقعی و مرجع حقیقی مراجعه نموده و آنرا شرح و بسط میدهد؛ گرچه آن شرح و بسط نا مکمل باشد. و از همان جهت است که بیکن در منطق جدیدش این جور معلومات را «علم تصویر و یا انعکاس حیات» نامیده است.

بیکن در «پیشرفت علم» می نویسد: «خداوند دماغ انسان را چون آینه بی خلق کرد». این دماغ استعداد آنرا دارد که تصویر کاینات در آن منعکس گردد. دماغ بهمان اندازه بی که چشم از نور و روشنی حظ میبرد از تأثیرات جهان خارج و واقعی محظوظ میگردد.

پس، طور مختصر دکتورین جدید بیکن قرار زیر است:

(۱) ساینس یگانه راهیست که بسر منزل علم میرود.

(۲) آگاهی ساینسفیک بر مشاهدات بنیاد گذاشته شده بر اساس مشاهداتیکه تیوریهای ساینسفیک را تهیه مینماید. این مشاهدات بنوبه‌ی خود توسط مشاهدات دیگر تأویل، تفسیر شده و مورد آزمایش قرار داده میشود. این وضع و روش باعث انکشاف تیوریهای دیگر میگردد.

(۳) آگاهی ساینسفیک صدق است و بدون ساینس راه دیگری برای حقیقت آفاقی وجود ندارد.

(۴) بیکن نه تنها روش ساینسفیک را نقطه‌ی مقابل حقایق رویهم ریخته و «هضم نشده» قرار میدهد بلکه روش ساینسفیک را نقطه‌ی مقابل «روش نصوصی» میداند.

مراد بیکن از این گفته‌ها آن تیوریهایست که بر اساس مشاهدات تأسیس نشده باشد؛ بلکه فقط بر آن پر نیب‌هاییکه بطرز گمان و تخمین از ریشه‌ی تجربه اشتقاق گردیده باشد؛ تأسیس و بنیافته باشد.

ماتریالیسم بیکن از تنه‌ی تناقض جوانه زده است اما در عین زمان دکتورین وی با جدیت تمام برای ریشه برکنی فلسفه‌ی سکولاستیک کار کرده است. بیکن نه تنها از اهمیت و ارزش ساینس طبیعی که در زمان خودش داشت نشو و نما مینمود؛ صحبت میکند و نه راضی است از اینکه یک ساینس در دست رامورد دسترس اهل خبره میگذارند بلکه روش ساینس طبیعی را یگانه اصول بدست آوردن علم میدانست یعنی بر اساس ساینس تصویر این جهان طبیعی و جامعه را بصورت کامل میتوان ترسیم کرد.

بعد از آنکه کتاب جهان طبیعی و جامعه راموءلف ساینس تألیف کرد، احتیاج بحواشی و تعلیقات کدام فلسفه‌ی که ماورای جهان ساینس فعالیت مینماید ندارد.

این بود متن روش فلسفی بیکن که مورد دسترس مشتاقان علم و اهل تتبع گذاشته شد.

آیاتاریخ خود را

تکرار میکنید ؟

مترجم : میر حسین شاه

آیاتاریخ خود را تکرار میکنید؟ این سوالی بود که در قرون هژده و نوزده در جهان غرب مورد مناظره و مباحثه‌ی گرم علمی قرار گرفته بود. افسوس مرفه‌الحوالی که در آن وقت مدنیت ما از آن برخوردار بود؛ پدران ما را در ابهام عجیبی گذاشته بود. آنها عقیده داشتند که مانند دیگران نیستند. میگفتند ممکن نیست جامعه غرب به اشتباهات و بدبختی‌هایی که مدنیت‌های دیگر را (مدنیت‌هایی که تاریخ آن از آغاز تا انجام روشن است) ویران کرده مبتلا شوند. درین عصر نزد خود مامسأله‌ی قدیم تعبیر تازه و عملی تر یافته. ما باین حقیقت رسیدیم (جای تعجب است که چگونه از آن تا حال غافل بودیم) که انسان غربی و اعمال او آسیب‌ناپذیر تر از مدنیت‌های معدوم شده از تیکس *Aztecs* انکاس *Incas* سومری‌ها و هیتی‌ها نیستند. پس امروز با اندکی تردید کتب مقدس گذشته را جستجو می‌کنیم تا ببینیم مگر در آن مطلبی بیابیم که بتوانیم باور کنیم. تاریخ از آن پنده ما چیزی به ما می‌گوید؟ اگر چنین است موضوع آن چیست؟ آیا ما را به سرنوشت معینی رو بر و می‌کند که نتوانیم با مسأله‌ی خویش آن را تغییر دهیم یا خط سیر آن را منحرف سازیم. یا آنکه بما از امور مسلم خبر نمیدهد بلکه از رویدادهای محتمل مطلع می‌سازد اختلاف عملی بین این دو شق بسیار زیاد است زیرا شق دوم، که از فعالیت باز نمی‌ماند؛ ما را با اقدام و امیدارد. روی این شق دوم درس تاریخ رصدخانه‌ی ستاره‌شناس نیست بلکه عبارت است از نقشه‌ی یک ملاح. این نقشه بدر یا نور دی که ذکاوت استعمال آن را دارد؛ نسبت بشخصی که کور کورانه کشتی رانی میکند بیشتر

امید نجات میدهد. زیرا وسائلی بدسترس او میگذارد که اگر بتواند آنها را استعمال کند راه خود را از بین صخره های ساحلی باز میکند.

ازین جاست که سوال خود را قبل از آنکه بجواب آن پردازیم باید واضح تر بسازیم. وقتی از خود میپرسیم آیا تاریخ خود را تکرر میکند؟ مطلب ما این خواهد بود که آیا تاریخ در موقعی از مواقع گذشته، خود را تکرار کرده؟ یا اینکه آیا قانون غیر قابل اجتنابی بر تاریخ حکومت میکند که نه تنها وقتی در مورد زمان گذشته بکار رفته تأثیر کرده بلکه اگر در مواقع مشابهی از زمان آینده نیز بکار رود تأثیر میکند؟ در این صورت دوم امکان تکرار حتمی است در حالیکه در صورت اول احتمالی میباشد. اینجا میخواهیم بمنظور خودم قبل از آنکه بتوضیح پردازم اشاره کنم و بگویم: هر جا زندگی است امید است و، بعون الله، انسان از بعضی احاطه ها تا اندازه هایی مالک سر نوشت خودش میباشد.

اما اگر موقف خود را بین جبر و اختیار انتخاب کنیم لازم می افتد مقصود خود را از کلمه تاریخ و واضح سازیم. هرگاه موضوع تاریخ را بواقعاتی که در ساحه ی اختیار بشر است محدود کنیم؛ کار اشخاصی که طرفدار اختیار هستند بسیار آسان میشود. آیا چنین وقایعی در حیات واقعی عملاً رخ میدهد. در تجارب شخصی خودمان وقتی میخواهیم راجع بکاری تصمیم بگیریم آیا خود را قسماً آزاد و قسماً بوقایع گذشته و حقایق موجوده زندگی و محیط اجتماعی و طبیعی خودمان مقید نمی یابیم؟ و در این دور نمای مسلسل آیا وقایع زیادی نیستند که نزد سر سخت ترین اشخاص معتقد با اختیار (و همچنان طرفداران کامل جبر) تکرار شدنی و قابل پیشگویی ها نباشد؟

بعضی از این وقایع مسلم تکرار شدنی و قابل پیشگویی ممکن است تأثیر واضح بر امور بشری نداشته باشد؛ مثلاً تکرار تاریخ در اشعه ی درخشان بیرون کهکشان. مع هذا بسیاری از گردش های طبیعی هست که بر امور بشری تأثیر بارز مینماید مثلاً تکرار تغییرات شب و روز و فصول اربعه ی سال. گردش لیل و نهار کار و بار

بشر را اداره می‌کند. نقشه‌ی سیستم نقایه‌ی ما را در شهرها تنظیم می‌نماید. ساعات از دحام آنرا تعیین می‌کند؛ و بر ذهن مسافرانی که این وسایل آنها را در ۲۴ ساعت یکی دو مرتبه از محل اقامت تا محل کار میبرد تأثیر دارد. گردش فصول از راه تأثیر بر ذخیره‌ی غذا، مستقیماً بر زندگی ما اثر دارد. راست است که انسان می‌تواند با اثر مآل اندیشی خود را از گردش طبیعت آزاد سازد حیوانات و پرندگان نمیتوانند باین آزادی برسند. هرچند انسان بحالت انفرادی نمیتواند پیروی از روش زندگی فرعون افسانوی مصر (مسی رینوس) *Myce rinus* از تأثیر روز و شب جلوگیری کند. میگویند این فرعون همیشه در روز سفر میکرد و آنقدر رفتار او سریع بود که شب بر او نمی‌آمد. انسان بطور دسته جمعی میتواند کار مهم مسی رینوس را انجام دهد. مومسات صنعتی را میتوانیم بیست و چار ساعت مسلسل بکار واداریم. این کار از راه نوبت قرار دادن برای پیهم کار کردن میسر است و درین صورت جای کارگرانی را که بروز کار میکنند کارگران دیگری خواهند گرفت که به شب مشغول کار هستند و روز استراحت مینمایند. تأثیر فصول را جامعه غرب، جامعه یکه از منطقه معتدل شمالی بمنطقه‌ی حاره و منطقه‌ی معتدله‌ی جنوبی امتداد یافته، از راه بکار انداختن سیستم تهویه، خنثی ساخته است. معیناً ازین موفقیت ذهن و اراده بشر بر دو گردش طبیعی روز و سال هر قدر بارز هم باشد موفقیت‌های نسبتاً کوچکی است برای اختیار و آزادی بشر. بطور کلی این حوادث مکرر قابل پیشگویی طبیعی (حتی سوبه‌ی تکنالوجی انسان غربی) مالک و صاحب اختیار بشر باقیمانده و مالکیت خود را در ساحه فرمانروایی خود از راه مقهور ساختن امور بشر با مثال‌های مکرر نشان میدهد.

اما آیا در زمینه‌های دیگر برای بشر، عملی سراغ داریم که زیر نظارت و اختیار طبیعت نیاید؟ خوب است این مسأله را در موارد یکه با آن آشنا هستیم ببینیم. در اواخر اپریل سال ۱۸۶۵ اسپنهایم بوسیله اشخاصی مشغول قلبه کشی بودند.

همین اسپهادر اوایل همین ماه در رساله و توپخانه‌ی لشکرورجینیای شمالی کار میکردند و اشخاص قلبه‌کننده رساله و لشکر توپخانه‌ی جنرال لی (General Lee) در اول همان ماه، بودند این اسپهادهای همان کارمکرر سالیانه‌ی زراعت را که خودشان، و شاید اجدادشان در دنیای قدیم قبل از کشف امریکا، و شاید جوامع دیگر غیر از جامعه‌ی غربی ما، انجام میدادند؛ انجام میدهند. اختراع قلبه بانوع جامعه‌ییکه مامتمدن می‌نامیم معاصر است. و روش‌های زراعتی قبل از شیاری که همچنان تحت اداره‌ی گردش سال بوده شاید تا دوره‌ی سنگگ جدید که آغاز مدنیت بشر است؛ همین مقدار وقت را گرفته باشد. در بهار سال ۱۸۶۵ زراعت در امریکای شمالی (قبل از دولت فیدرالی امریکای شمالی) تحت تأثیر فصول بود. با وقفه‌ی چند هفته فصل دیر میشد و نتیجهء مصیبت بار آن این بود که قدرت تولیدی غذایی آن حیوانات و انسانها بهدر میرفت.

پس در روزهای آخر اپریل ۱۸۶۵ اسپهادهای و عساکر ورجینیای شمالی عمل تاریخی (قلبه‌بهار) را انجام میدادند. این عمل تا آن وقت، خود را پنج یاشش هزار مرتبه تکرار کرده و هنوز هم تکرار میکند.

اما از «تاریخی» که عساکر و اسپهادهای جنرال لی در اوایل اپریل می‌ساختند چه می‌فهمیم؟ آیا «تاریخی» که آخرین پرده‌ی جنگ داخلی نشان داده از جنس تاریخی است که خود در ارتسکرا میکند؟ همچنانکه قلبه و مسافرت، بنابر رابطه‌ی بسیار نزدیک خود با گردش مکرر و قابل پیشگویی طبیعت خود در ارتسکرا کرده است. آیا ما این جا با یک نوع عمل انسانی که کم و بیش مستقل است و قابل اجتناب میباشد و بر و نیستیم؟ فرض کنید جنرال لی مجبور نمی‌شد تا جون ۱۸۶۵ تسلیم شود؛ یا اینکه جنرال مذکور همچنانیکه تسلیم شد، تسلیم می‌شد اما جنرال گرانت *General Grant* مطابق بشرایط قرارداد متفق علیه عساکر متحده را که جنگ را ترک کرده بودند نمی‌گذاشت اسپهادهای شانرا بمزارع برگردانند آیا این دو تنوع فرضی و مصنوعی بمجرای حقیقی وقایع تاریخی، تاریخ را از تکرار

در مورد قله بهاری ۱۸۶۵ در ایالات جنوبی باز میداشت؟

آن قسمت تاریخ که فعلاً مامشغول مطالعه‌ی آن هستیم قسمتی است که، قبل از کشف ساحه‌های تاریخ اقتصادی و اجتماعی، کل ساحه تاریخ پنداشته می‌شد. در این ساحه سبک قدیم جنگها و سیاست‌ها، افسرها و پادشاهان آیات تاریخ خود را، مثل آنکه در مورد فعالیت‌های بشری (فعالیت‌های که بوسیله گردش طبیعی اداره میشود) تکرار کرده، تکرار میکنند؟ آیا جنگ داخلی مثلاً واقعه‌ی منحصر بفردی بوده یا وقایع دیگری هم سراغ داریم که باین واقعه شباهت دارد و بما میرساند که این واقعه را باید نمونه‌ی وقایعی بدانیم که در مورد آنها تاریخ، نااندازه‌هایی، خود را تکرار کرده است. من بنظر اخیر الذکر معتقد هستم.

بحرانیکه بواسطه جنگ‌های داخلی در تاریخ امریکا بمیان آمد بدون شبهه بحران دیگری در تاریخ جرمنی (بمعنی خاص) خود را تکرار کرد و این بحران را جنگ‌های بسمارک (۱۸۶۵-۷۱) نشان داد. در هر دو صورت اتحاد ناقص سیاسی کاملاً در خطر انحلال بود. در هر دو صورت مسأله‌ی انحلال اتحادیه و تثبیت موه‌ثر آنرا جنگ فیصله کرد و در هر دو صورت بروزی نصیب خواهران اتحادیه گردید. در هر دو صورت ترقیات صنعتی و تخنیکی يك طرف بر طرف مقابل بود در هر دو صورت پس از فتح اتحادیه انکشاف بز رگ صنعتی بمیان آمد و اضلاع متحد امریکا و رایش دوم آلمان را رقبای بر تانیه ساخت. اینجا بتکرار دیگر تاریخ بر می‌خوریم. زیر ادرسر عصر یکه در حوالی ۱۸۷۰ پایان یافت انقلاب صنعتی انگلستان باید حادثه تاریخی منحصر بفرد می‌بود حال آنکه از ۱۸۷۰ بآن طرف انقلاب بشکل کامل خود مرحله مقدماتی تحولات اقتصادی بود که در اکثر ممالک غربی، و حتی شرقی، بوجود آمد. بر علاوه اگر توجه خود را از جنبه‌ی عمومی صنعتی ساختن به جنبه‌ی سیاسی این اتحادیه فیدرال برگردانیم می‌بینیم که تاریخ اضلاع متحد امریکا و آلمان يك بار دیگر در تاریخ مملکت دیگری خود را تکرار کرده و این مملکت عبارت است از کانادا نه انگلستان. و ایالات اساسی مملکت

مذکور دو سال بعد از تأسیس مجدد اضلاع متحد امریکا در ۱۷۶۵ و چهار سال قبل از تأسیس رایش دوم آلمان به شکل فیدرالی موجوده درآمد.

در جهان جدید غرب در تشکیل بعضی از اتحادیه‌های فیدرالی و صنعتی ساختن این ممالک و ممالک دیگر می‌بینیم که تاریخ بمعنی ایجاد مثال‌های معاصر و فوقیت بشر خود را تکرار می‌کند. همزمانی مثالهای مختلف جز مطلب تقریبی چیزی نیست. انقلاب صنعتی انگلستان، بشکل حادثه‌ی واضح منحصر بفرد، دو نسل قبل از وقوع آن در امریکا واقع شد. و آلمان ثابت کرد که این حادثه، حادثه‌ی بیست تکرار شدنی. قبل از آنکه واقعات قطعی بین سالهای ۵۹ و ۷۰ قرن هژده ی میلادی ثابت کند که اتحاد فیدرالی مثال مکرری است که نه تنها در کانادا تکرار می‌شود بلکه در آسترالیا، افریقای جنوبی، و برزیل نیز تکرار می‌گردد؛ برای ۸۷ سال اضلاع متحد مطمئن امریکا و اتحادیه متزلزل قبل از نایوایون آلمان برای نیم قرن موجود بود. همزمان بودن شرط لازم تکرار تاریخ در تشکیلات سیاسی و کلتوری امور بشری نیست. واقعاتی که در تاریخ تکرار می‌شود ممکن است با هم معاصر باشند یا اصلاً هم عصر نباشند.

وقتی بمطالعه‌ی مؤسسات و تجارب بزرگتر انسانی (تجارب و مؤسساتی که نزد ما روشن است) می‌پردازیم حال را بر همین منوال می‌یابیم. بمعیار پیمایش حافظه مریدی که تا سن پیری زندگی میکند وقفه‌ی زمان از مدنیت سومر در چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح، یا آغاز مسیحیت تا عصر خود ما بسیار طولانی معلوم می‌شود. اما این دوره بمعیار پیمایش آفاقی زمان بسیار کوتاه است. علوم طبیعی جدید غربی بما میگوید که نسل بشر بر روی زمین از ۶۰۰ هزار سال یا شاید یک میلیون سال باینطرف وجود داشته. حیات از ۵۰۰ میلیون یا شاید ۸۰۰ میلیون سال باینطرف موجود بوده. زمین بذات خودش دو هزار میلیون سال عمر دارد. باین پیمایش پنج یا شش هزار سالیکه پیدایش مدنیت را دیده و یا سه یا چهار هزار سالیکه بوجود آمدن مذاهب عالی را مشاهده کرده آنقدر کوتاه است که نمی‌توان آثار و ی نقشه‌ی

پیمایش کامل این کره گذاشت . روی این پیمایش حقیقی زمان این حوادث تاریخ قدیم معنأً بازمان خود ما معاصر است ؛ هر چند از نگاه شخصی ذهن انسان بعید معلوم شود .

بالتیجه می توانیم بگوییم که تاریخ بشر در بعضی از مواقع خود را تکرار کرده و این تکرار تاریخ بمعنی خاص در دائره فعالیت های انسانی بوده و در این فعالیت ها اراده بشر تا اندازه یی بر اوضاع تسلط داشته و آنقدر ها زیر اثر گردش طبیعت واقع نبوده . آیامی توانیم از این جانتیجه بگیریم که طرفداران جبر پراه صواب رفته اند و آنچه آنرا (اختیار) یا اراده آزاد میگویند جز خیال چیز دیگری نیست ؟ بنظر من وضع درست بر عکس است . گمان می کنم این میلان بطرف تکرار که در احوال بشر دیده میشود ؛ مثالی از تدابیر معروف قدرت خلاقه است ؛ اعمال خلقت بطور دسته جمعی اتفاق می افتد : دسته یی نماینده نوع و دسته یی اصل جنس می باشد . ارزش این نوع تکرار را می توان باسانی درك کرد . خلقت پرندگان مثلاً تا انواع مختلف تخم موجود نباشد میسر نیست . غیر از این خلقت چگونه می تواند صورت بگیرد ؟ اگر تاریخ خود را تکرار کند تکرار آن مطابق است با نظم عمومی کاینات . اهمیت این تکرار در این است که برای عمل خلقت مجال پیشرفت میدهد . از این نظر ، عوامل تکرار کننده ی تاریخ عبارت خواهد بود از وسایل عمل خلقت . رابطه این استنتاج های عمومی تاریخ با مسایل اختصاصی مدنیت غربی چیست ؟ همچنانکه در اول این مقاله دیدیم جهان غرب با آینده ی خود نگران است . این اضطرابات عکس العمل اوضاع مهیبی است که بآن گرفتار شده ایم . انصافاً اوضاع کنونی مهیب است تدقیقی از دور نمای تاریخ بروشنی علم موجوده نشان میدهد که تاریخ بیشتر از بیست مرتبه خود را در تولید جوامعی از نوع جامعه غربی تکرار کرده . و نیز این تدقیق بمانشان میدهد که تمام فعالیت های جوامع مذکور که مدنیت نامیده می شود ، (غیر از مدنیت خودما) از بین رفته ، یا نزدیک است از بین برود . علاوه بر آن وقتی تاریخ این جوامع مرده یا جامعه ها بیرا که نزدیک

بمرگ است مطالعه می کنیم و آنرا بایک دیگر مقایسه می نماییم می بینیم مثالهایی از تکرار مدنیت در آن موجود است که می خواهد، بیفتد، زوال کند یا سقوط نماید. اینجاطبعاً از خود می پرسیم که آیا این فصل مخصوص تاریخ در مورد ما نیز تکرار خواهد شد؟ آیا آن مثال زوال یا سقوط بنوبه خود بانتظار مانیز هست؟ و این انتظار بشکل سر نوشتی است که هیچ مدنیتی از آن نجات نیافته؟ بنظر من جواب این سوال حتماً منفی خواهد بود. گمان می کنم سعی برای ایجاد تجلی جدید زندگی (چه از نوع جانور باشد یا نوع جامعه جدید انسانی) بکوشش اول موفقانه تمام نمیشود. ایجاد کاری باین آسانی نیست. موفقیت نهایی از راه اعمال يك مقدار آزمایش و خطا بدست می آید و باین ترتیب نا کامی های تجارب قبلی، که تجارب مابعد را از این نوع نا کامی باز میدارد؛ عملاً راه را برای رسیدن بموفقیت باز می کند. البته بعضی از نا کامی های قبل ضامن موفقیت اشخاصی که بعد از آن می آیند نیست جز اینکه آنها نیز بعدم موفقیت مبتلا شوند. مدنیت غربی می تواند که از پیشروان تاریخی خود پیروی کند و بعمل خود کشتی اجتماعی اقدام نماید. اما مجبور هم نیستیم تاریخ را مجبور کنیم خود در ان تکرار کند. ما آزاد هستیم بتاریخ با اثر مساعی خود در مورد خود مارنگ نوینی بدهیم رنگ تازه بی قبل از آن نبوده. بحیث بشر این آزادی انتخاب بما عطا شده و نمی توانیم مسوولیت خود را بر طبیعت باعامل دیگر بگذاریم.



اثر : خانم فونیان چون

تاریخ مختصر ادبیات

کلاسیک چین

مترجم : محمد نسیم نگهت

— ۴ —

فصل سوم

ادبیات در دوره‌ی دودمانهای چن ، هان ،
وی و خین و سلاله‌های جنوبی و شمالی

۱- دودمانهای «چن» و «هان» .

پس از «دوره‌ی بهار و خزان» ، سیستم اقتصادی کهنه و قدیمی ، جایش را
بتدریج بیک سیستم اقتصادی جدید مالکیت و گذاشت و در سده‌ی سوم پیش از
میلاد ، چن شیه خوان تی نخستین امپراتور خانواده‌ی چن ، سراسر کشور چین
را متحد ساخت و نخستین امپراتوری مطلق العنان فیودالی را در تاریخ چین ،
تأسیس کرد . مدت هشتصد سال ، ازین تاریخ تا پایان سده‌ی ششم میلادی ، مرحله‌ی
سوم انکشاف ادبیات کلاسیک چین را تشکیل میدهد .

اتحاد سراسر منطقه‌های کشور چین ، باعث پیشرفت مهم تاریخی شد . در این
دوره ، سرحداتی امپراتوری توسعه و نفوس از دیاد یافت . زراعت بهتر شد
و تجارت و صنایع دستی انکشاف یافت . اختراعات زیاد علمی ، بشمول اختراع
کاغذ و قطب نما ، صورت گرفت . مالکان اراضی که نسل بنسل اقتدار سیاسی
در دست شان بودند ، فرهنگ و ثقافت را بسکلی انحصار کرده بودند و سران این طبقه
در عیش و تجمل قابل ملاحظه‌یی بسر می بردند . اما قامت دهقانان زیر بار مالیات
سنگین و وظیفه‌ی سر بازی خمیده بود و چنان زندگی دشوار و پر زحمتی داشتند

که این دوره‌ی هشتصد ساله شاهد يك اغتشاش پیر و زمندان‌ه‌ی دهقانان نیز شد .
دو ده‌ان‌چن صرف پانزده سال دوام کرد و تنها نویسنده‌ی معروف این عهد
لی سز بود که آنهم آثارش در درجه‌ی اول قرار نمی‌گیرد. دوره‌ی خاندان‌هان،
مورخ نامداری بنام سومه شین را بوجود آورد که وی پیش آهنگ نثر کلاسیک
چین بشمار میرود .

سومه شین از شهر لون‌مین واقع شنسی امروزه بود و در حدود ۱۴۰ سال پیش از
میلاد متولد شد و در آغاز سده‌ی نخست پیش از میلاد درگذشت. پدرش مورخ
و ستاره شناس دربار بود و پس از وی سومه شین جانشین او شد . بغرض بدست
آوردن مواد تاریخی، بسر تاسر کشور چین سفر کرد و با اخلاف یا دوستان اشخاص
معروف ملاقات کرد . پس‌انتر بسبب دفاع از یسک جنرال گناه‌کار، مورد توبیخ
قرار گرفت؛ ولی برای تکمیل اثر بر جسته‌ی خویش، این اهانت را باشکیبایی
تحمل کرد. آن اثر کلاسیک جاودانی «ریکاردهای تاریخی»، در نتیجه‌ی کار
در دن‌ک ورنج آور و نیروهای درخشان ادراک و تحلیل، بمیان آمده است .

«ریکاردهای تاریخی» نخستین تاریخ عمومی چین است و سومه شین در این
اثر، شرح منظم و گرافیک وقایع تاریخی و تغییرات اجتماعی زیادی را بدسترس ما
گذاشته است. قلم سحرآمیز و معجز آسای او رویدادهای مختلط و مغلق تاریخی را
جان بخشیده و نمایشگاهی از تصاویر حقیقی بلندترین و پست‌ترین نقاط اجتماع،
بمیان آورده است. شرح نجات ایالت چو بدست لین سیان - جو، که درین اثر
درج است؛ امروز در سر تاسر چین مشهور است و ازین رهگذر ما از سومه شین
سپاسگزاریم. لین سیان - جو، در «دوره‌ی جنگهای داخلی» درد ستگاه دولت
مأموریتی داشت؛ پادشاه آن عصر زمرده گرانبهایبی داشت و پادشا چن در طمع
آن بود و در برابر بدست آوردن این گوه‌ر قیمتی، پانزده شهر قلمرو خود را
میداد؛ اگر چه واضح بود که این وعده، فریسی آشکار است ولی چون ایالت
چن بسیار نیر و مند بود پادشاه چون نمیدانست چگونه امتناع کند. در آنحال لین سیان - جو

داوطلب رفتن بایالت چن و مذاکره با پادشاه آن ، شد و وعده داد که-ه
 یاپانزده شهر را بدست آورد یا طمع او را در باره ی زمره ، از بین ببرد. سو مه شین
 رفتار میان - جو ، را در دربار چن ، چنین تشریح میکند : « هنگا میکه میان - جو
 دانست که پادشاه نمی خواهد شهرها را بایالت چو بدهد ؛ اندکی پیش رفت
 و گفت : « این زمره درز دارد ؛ اجازه بدهید آن را با علیحضرت شما نشان
 بدهم . » و قتیکه پادشاه زمره را بدست او داد ؛ وی خود را آهسته آهسته بیک
 ستون نزدیک کرد و در حالی که موهایش از شدت قهر و خشم راست شده بود
 فریاد زد : « ... چون اعلیحضرت شما قصد دادن شهرها را بایالت چو ندارید ؛
 بنابراین من زمره را پس می برم . بکشید که آن را بازو را از من بازستانید و درین
 صورت من هم سرم و هم این زمره را بر این ستون می گویم ! » نگاهی بستون
 افکنده دست خود را باز مرد بلند کرد تا آن را بر ستون بکوبد .

تشریح و تجسم این واقعه ، عالی و برجسته است . مردانگی ، ذکاوت ، مهارت
 و وطند و متنی لین میان - جو بصورتی بسیار مـ و جز و بوجهی نیکو نمایش داده
 شده است . استعداد و لیاقت برجسته ی او بحیث قاصد مخصوص دولتی ، باعث
 آن شد که از وظیفه ی بی کوچک و بی اهمیت برتبه ی نخست و زیری حکومت چو
 برسد . لیکن لین پو جنرال معروف چو ، وی را بنظر احترام نمی نگریست و می
 کوشید که او را تحقیر کند و خوار بشمرد . هنگا میکه لین میان - جو ، ازین امر
 آگاهی یافت ؛ بغایت سعی میکرد که بالین پو دریک راه رو برو نشود و چون
 پیر و ان و طرفداران او بدین جهت بروی اعتراض کردند ؛ او چنین توضیح کرد :
 « با آنکه پادشاه چن نیرومند است ؛ من در دربارش بروی فریاد زدم .
 اگر چه من ضعیف باشم چرا باید از جنرال لین بترسم ؟ لیکن اختلاف ما دو تن ،
 یگانه دلیل جرأت تجاوز چن نیرومند بر ایالت چو خواهد بود . اگر دوشیر جنگ
 میکنند یکی از آنها حتماً قتل میشود . من این روش را بجهتی اختیار کرده ام که
 منافع کشور مان را بر کینه ها و اغراض شخصی ترجیح میدهم . »

این سخنان حاکی از علوهمت و بزرگت منشی، بر جنرال لین چنان تأثیر کرد که وی نزد لین سیان - جو بغرض عذرخواهی رفت و پس از آن، این دوتن دوست صمیمی یکدیگر شدند. سومه شین نه تنها تصویر بر جسته و ممتازی از بن دوشخصیت وطن دوست ارائه کرده است؛ بلکه بارها لازم استادانه‌ی توصیفات خویش، باین دو قهرمان باستانی جان بخشیده است. چون وی در ثبت وقایع تاریخی، مهمترین رویدادها را بر می‌گزیند؛ همه‌ی قهرمانان او عظمت و شکوهی بسزا دارند. گذشته ازین، نظریات استوار و محکم او باین روی تشخیص درست از نادرست، نوشته‌ی ویرا بسی عمیق و پرمعنی ساخته و صحنه‌ها و مناظری را که او ترسیم کرده فراموش ناشدنی گردانیده است. از همین را هگذر است که ما «ریکارد های تاریخی» را بصفته شاهکاری ادبی - و همچنان بزرگترین اثر تاریخی - ارج می‌نهم.

مورخ دیگری بنام پان کو، نویسنده‌ی «تاریخ سلاله‌ی هان»، جانشین و خلف سومه شین در تاریخ نویسی است. وی اهل انلین واقع شنسی امروزه است و بین سالهای ۳۲ و ۹۲ میلادی میزیست. پدرش پان پیاو و خواهرش پان چو، در تهیه‌ی مواد کتاب باو کمک میکردند؛ اما قسمت اعظم نگارش حقیقی آن اثر، بدوش خودش بود. او نسبت به سومه شین، بیشتر طرز تلقی محافظه کارانه‌ی داشت؛ ولی نشر او هر چند که خیلی ممتاز نیست، موجزو فصیح است. او نیز طرح های قهرمانی موثر و راستین اشخاص تاریخی را ارائه میکند. بحیث مثال، گفتگوی دوتن از نظامیان را در اینجا ذکر می‌کنیم که یکی از آنان، بنام سو وو نمیگذاشت که (وی او) فکر تسلیم شدن به (هون ها) را بروی بقبولاند: «چون سو وو جوابی نداد؛ وی او گفت: «اگر تو پند مرا بشنوی و تسلیم شوی برادر خوانده‌ی من خواهی شد. و اگر گوش خود را کربیندازی؛ هرگز مرا بار دیگر نخواهی دید.» آنگاه سو وو چنین سوگند خورد: «من هرگز نمی‌خواهم بار دیگر نگاهی بروی تو بیفکنم - رعیتی که مهر بانی پادشاه خویش را فراموش کرده و با تسلیم شدن بوحشیان، باو خیانت کرده است....» و وقتی وی لودانست که این

سخنان بر او تأثیری نمیکند؛ این وضع را به خان اطلاع داد و خان بشنیدن این خبر، بیشتر مشتاق دستگیری سوو و گر دید. در نتیجه آنان او را در زندان زیرزمینی تاریکی زندانی کردند. در آن هنگام برف باریده بود و سوو و در آن زندان برف می خورد و نم می جوید و تا چند روز زنده بود و همه ی هونها را حیران ساخته بود. «

مفکر بزرگ و مستعد معاصر پان کو، (وان چون) اهل (شان یو) واقع چیکیان امروزه، ۲۷ میلادی متولد شد و در او آخر شده ی نخست میلادی، درگذشت بسببی که خانواده اش نسبتاً تهیدست بود؛ مطالعه برای وی کار آسانی نبود، لیکن او بحیث مأموری پایین رتبه کار میکرد و در مکتبی درس میداد. قسمت اعظم فلسفه ی عقلی و شکاکی او در کتاب «گفتارهای وزن شده» گنجانیده شده است. او این کتاب را بغرض مبارزه با خرافاتی که در آن روزگار شیوع داشت؛ و مکاتب فلسفی که بخدمت طبقه ی ملاکان درآمده بود؛ نوشت. وی آن جرأت را داشت که بر کنفوچیوس و مینچیوس - فرزندان اجتماع فیودالی - حمله کند با مأموران دولتی خبیث و فاسد مخالفت ورزد. اساسهای ماتریالزم در تفکر او مشاهده میشود و آثار او از نظر ارزش ادبی نیز عالی و درخشان است. طوریکه این پارچه ی نگارش هم این ادعا را تأیید میکند:

«ز مردی که در دل صخره یسی نهفته است یا مرواریدی که در شکم صدفی پنهان است، دیده نمی شود؛ اما زمانی که زمرد از دل سنگ درخشیدن می گیرد یا مروارید از شکم صدف بتابش درمی آید، بر تو و تشعشع آنها نهان نمی ماند. اندیشه های من نیز چنین است هنگامی که ثبت نشده و در قلب من جادارد؛ بسان زمرد و مروارید پنهان است ولی آنگاه که بظهور رسد؛ بر نگز زمرد و مروارید درخشش و روشنی آنها آشکار میشود... شاید نوشتن ادبیات دشوار باشد؛ اما درک و فهم آن آسان است: نوشته های آسان و سرسری شایستگی و مزیتی ندارد و تاریک و مبهم میباشد. مناظرات و استدلالها باید مسایل را طرح کند و تشویق آمیز باشد: اگر این نوشته ها پیچیده و غیر قابل فهم باشد کاری از پیش نخواهد برد.»

وان چون این نظریه ی خود را خودش نیز عملی کرد؛ بدینصورت که نشر او

روان ، فصیح و موجز و استدلالهای وی ترغیب کننده بود . در چنان وقتی که در نگارش ، سبکی مشکل و متکلف مورد توجه قرار میگرفت ؛ نشر او دارای سادگی مشخصی بود .

بسیاری از نویسندگان دوره ی سلاله ی هان ، بنوشتن « فو » - نوعی نشر شاعرانه ی توصیفی آمیخته با شعر - توجه بیشتری داشتند . این نوع اثر ادبی ، در بین توده بوجود آمد و در همان وقت از طرف دانشمندانی که سبک نگارش مشکل و متکلف را ایجاد کردند ؛ اقتباس شد . نوشته های زیادی از این نوع ، در آن روزگار بوجود آمده اما عده یی قلیل از آنها ، ادبیات واقعی بشمار میرود . سرودهای عامیانه یی که بنام « یویه فو » مشهور است و بیشتر این سرودها در هر مصراع پنج کلمه دارد ؛ خیلی برجسته تر و ممتاز تر از نوشته های « فو » ی این دوره است .

« یویه فو » اساساً بمعنای اداره ی موسیقی در دوره ی دودمان هان ، بکار میرفت . چون سرود های عامیانه یی که توسط این اداره جمع آوری شده بود بر نویسندگان تأثیری عمیق وارد کرد ؛ بتدریج همه ی سرودهای عامیانه بنام « یویه فو » شناخته شد . این سرودهای عامیانه ی دوره ی دودمان هان و سلاله های جنوبی و شمالی بک بخش مهم میراث فرهنگی و ثقافتی کشور چین را تشکیل میدهد .

بسیاری از سرودهای عامیانه ی هان ، زندگی توده ی حقیر و زبون و مشاغل آنان را نمایش میدهد . « دروازه ی شرقی » حکایت زن و شوهری تهیدست را بیان میکند که چون نمی توانند زندگی درست کنند ؛ تصمیم می گیرند که بدزدی و راهزنی متوسل شوند . « زن مریض » داستان مردی را که زنش با اثر بیماری مرده است و میکوشد که کودکان بیمار خویش را سرپرستی کند ؛ باز میگوید . « ناله ی یتیم » زحمات ورنج های پسرکی را که زیر دست برادر بزرگتر و زن برادرش تحمل میکند ؛ شرح میدهد :

با مدادان برای کشیدن آب فرستاده شده ام ،

تا هنگام تاریکی شامگاه ، نمیتوانم بخانه برگردم ؛

دستها ترکیده و خون آلود ،

پایها برهنه ،

بروی زمین یخ بسته راه میروم ،

خارها را بتعداد هزار بر میکشم -

اما در آن هنوز ادامه میداشته باشد .

مروارید اشکهای من

قطره قطره بتلخی فرومی غلتند .

در زمستان کرتی ندارم ،

در تابستان پیراهن ...

سرودهای دیگر از وحشت جنگ سخن میگوید . مثلاً « جنگ در جنوب دژ »

چنین آغاز میشود :

آنان در جنوب « دژ » جنگیدند ؛

آنان در شمال « دیوار » مردند .

آنان در تپه های بائر بدون تدفین مردند .

گوشت آنان طعمه ی زاغها شد (۱) .

« من در پانزده سالگی بطرفداری آقایم جنگیدم » سرود مردی است که شصت

و پنج سال بحیث سر باز خدمت کرده است و زمانیکه بخانه بر میگردد می بیند که

همه ی نزدیکیان او مرده اند . این ترانه های تأثر انگیز و اندوه آفرین وفنا ناپذیر

از جمله ی نفیس ترین آثار دوره ی سلاله ی هان بشمار میرود . این ترانه ها با احساسات

رقیق اشخاص جنگ میزند و شکل طبیعی و در عین حال زیبایی آنها ، الهام بخش

نویسندگان بیشمار بعدی بوده است .

درین دوره ، داستان نویسی و نمایشنامه انکشاف بیشتری یافت . برخی از

نگارشهای حکایتی که بنویسندگان دوره ی هان ، نسبت داده شده ؛ در حقیقت

(۱) از « ۱۷۰ شعر چینی » ترجمه ی آرثر و بلی .

بدوره‌ی بعدتر متعلق است. با اینهمه، قسمتی از آثار داستانی، واقعاً در دوره‌ی هان بوجود آمده است. آثاری از قبیل «قصه‌هایی در باب کتاب سرودها» اثر هان‌یین، «باغ حکایتها» و «گفتارهای نو» اثر لیوسیان، قصه‌های کوتاه زیادی را در بر دارد که دارای مفهومی اخلاقی است و در شمار داستانهای خوب نیز می‌آید. همچنان آثاری مانند «تاریخ گمشده‌ی یویه» اثر (یان کان) و (وو پین) و «تاریخ ووو یویه» اثر چویه، می‌تواند در شمار داستانهای تاریخی بیاید. این آثار، نسبت به «مسافرت‌های سلطان مو»، انکشاف بیشتری را در فن داستان نویسی نشان می‌دهد.

پیشرفت نمایشنامه درین دوره چندان قابل ملاحظه نیست. در دوره‌ی هان تنها نمایش‌های اکروبا تیک و خیمه شب بازی رواج داشت نمایشهای اکروبا تیک از همان آغاز پیدایش، مورد توجه و دلچسپی عمومی قرار گرفت و درین دوره باقصه‌ها، سرودها و رقص‌ها در آمیخت. در مورد پیدایش نمایشهای خیمه شب بازی عقیده بر این است که این نمایشها در آغاز بقسم رسم و رواجی برای دفع شیاطین و اجنه، بمیان آمده و سپس شکل نمایشنامه را اختیار کرده و یکنوع ساعت تیری عمومی را تشکیل داده و پس از دوره‌ی هان نیز بصورت تفریح و سرگرمی خوش آیندی ادامه یافته است.



روش علوم .

محمدرحیم الهام .

سیر تاریخی علم زبان

- ۲ -

اما در نیمه‌ی دوم قرن هژده، سرویلیم جونز (۱۷۴۶-۱۷۹۴)، نخستین سانسکریت شناس بزرگ انگلیسی، برای نخستین بار ثابت کرد که مادرزبانهای اروپایی سانسکریت نبوده، بلکه سانسکریت خودش و زبان لاتین و یونانی و یک تعداد زبانهای دیگر اشکال و مراحل گوناگون تغییر خورده‌ی یک زبان قبل التاریخی میباشد. جونز در سال ۱۷۶۸ در خطاب به جمعیتی چنین گفته بود: زبان سانسکریت بایونانی و لاتینی چنان مشابهتی میدارد که به تصادف خیلی نزدیک است، اما از آن چنین استنباط میشود که این هر سه زبان از کدام منشأ مشترکی دیگر، که البته اکنون وجود ندارد، منشعب گردیده اند و زبان گوئییک (یعنی ژرمانیک) و کلتیک نیز شاید از همان منشأ مشتق شده باشند.

از برای آنکه این زبانها را باهم مقایسه کنند؛ باید هر کدام آن را بنحوی کافی تشریح می کردند. مگر این کار نظر بعوامل زیادی دشوار مینمود و کسی نمیتوانست زبانهای دیگر را نیز با اساس طرح گرامر پانی نی و بسان سانسکریت تشریح کند. دانشمندان اروپایی، که غالب آنان بیکی از زبانهای ژرمانیک سخن میگفتند؛ در باب زبان لاتین و یونانی معلوماتی کافی فراهم کرده بودند. هرگاه تشریحات گرامری بالغوی سانسکریت را مورد دقت قرار میدادند؛ وجوه مشابهی را در زبانهای خود یافته و آنرا تشریح میتوانستند کرد و بدین صورت مطالعات مقایسه‌ی زبانهای بهم پیوسته‌ی هند و اروپایی توسعه می یافت با آنهم در اثر رنج فراوانی که دانشمندان اسان متحمل شدند مطالعات تاریخی و مقایسه‌ی زبانهای

صوت h بدارد معادل آن در دیگر زبانهای اندوار و پایی k میدارد. تقابل f و p را در زبانهای ژرمانیک و دیگر زبانهای اندوار و پایی بیشتر با مثال و نمونه ذکر کرده ایم. همچنان هرگاه دسته ژرمانیک در کلمه بی p بدارد؛ دیگر زبانهای اندوار و پایی b میدارد و قس علی هذا.

تقابل صوتی فوق یکی از ممیزات بارز زبانهای اندوار و پایی بشمار می رود؛ و اگر چه این مسأله يك موضوع تاریخی زبان است و نشان می دهد که تغییرات لفظی زبانها دارای اصول منظمی است و بر تصادف حمل نمیتواند شد؛ این نتیجه نیز از آن بدست می آید که کردار آدمیزاد گان در اجتماع بصورت مغشوش و درهم و برهم صورت نمیگیرد بلکه دارای اصول و انتظام معین و مشخصی می باشد. مقایسات السنه ی ژرمانیک گرم تا امروز پابرجای و مسلم باقی مانده است. در سالهای ۱۸۲۶ و ۱۸۳۱ و ۱۸۳۷ سه جلد دیگر از آثار گرم منتشر شد ولی جلد پنجم که بایستی قسمت نحور را تکمیل میکرد بوجود نیامد.

بسال (۱۸۳۳) بوپ به نگارش گر امر مقایسه بی زبانهای اندوار و پایی همت گماشت.

در سالیان ۱۸۳۳-۱۸۳۶ تحقیقات ایتمالوجیک *Etymological Investigations* دانشمندی دیگر بنام (August Friedrich Pott) (۱۸۰۲-۱۸۸۷) منتشر شد. اصطلاح ایتمالوجی (ریشه شناسی)، چنانکه در سایر بحثها بکار می رود، به مفهوم معینی استعمال می شود؛ بدین معنی که: ایتمالوجی يك شکل لسانی، صرف تاریخ آن شکل است و مقصود آن دریافتن شکلهای قدیمتر يك زبان و اشکال زبانهای خویشاوندی که از يك شکل نخستین منشعب شده باشند، میباشد. پس هرگاه ایتمالوجی کلمه ی *Mother* انگلیسی را بیان کنیم؛ میگوییم که این شکل تعبیر امروزی *Modor* انگلیسی باستان قرن نهم است که با *Moder* نورز باستان (*Old Norse*) و *Moder* فریژی باستان و *Modar* ساکسون قدیم و *Muoter* هرمنی قدیم (*Old High German*) (تمام این اشکال صورتهای ثبت شده زبانهای

یاد شده میباشد) خویشاوندی دارد؛ و همه این اشکال صورتهای تغییری خورده ی لهجه‌ی کلمه‌ی واحد ژرمانیک بدوی است و ما آنرا بصورت *Moder* نمایش میدهیم (۱) و این شکلهای ژرمانیک بنوبه‌ی خود با *Mata* مانسکریت؛ *Motre* البانیایی (گرچه خواهر معنی دارد)؛ *Mater* لاتین؛ *Mathir* آیرلندی باستان؛ *Mote* لیتوانیایی (بمعنی ماینه پنبه)؛ *Mati* بلغاری باستان (سلاویک) و با اشکال مقابل هر یک از دسته‌های زبانهاییکه بیان شد هم‌ریشه میباشد و باز تمام این شکلهای از یک کلمه‌ی واحد اندواروپایی بدوی که مابصورت *Mater* می نویسیم منشعب گردیده است. طوریکه درین مثال دیدیم، ایتما لوجی بمفهوم امروزش، بطور حتم معنای قدیمتر و آشکارا تر کلمات را ایضاح نمیکند. ریشه شناسیهای امروزی، بیشتر بر اساس تحقیقات *Pott* مبتنی میباشد.

در دوران قرون متعاقب انکشاف روشهای علم زبان سرعت گرفت. آثار *Bopp* در اثر انتشار یافتن جزوه‌های جدید *Compendium of the Comparative Grammar of the Indo-European Languages* تألیف آگست شلیخر (۱۷۲۳-۱۸۶۸) از اهمیت افتاد. اثر معیاری مراجعات معاصر جلد دوم این اثر است که در ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۶ انتشار یافته است.

توأم با افزونی تحقیقات لسانی، مطالعه‌ی شعبه‌های واحد دسته‌ی زبانهای اندواروپایی مطابق باروشی که «گرم» در قسمت مطالعه «گروپ ژرمانیک» در پیش گرفته بود آغاز یافت. *Friedrich Diez* (۱۷۹۴-۱۸۷۶) نتیجه‌ی مطالعات پی‌گیر خود را که در باب زبانهای رومانس کرده بود در سالیان (۱۸۳۶-۱۸۴۴) در کتاب «گرامر زبانهای رومانس» تدوین کرد. همچنان *Johnn Kaspar Zeuss* (۱۸۰۶-۱۸۵۶) زبانهای کلتیک را در کتابی بنام «*Grammatica Celtica*» (یعنی گرامر زبانهای کلتیک) (۱۸۵۳)، شرح کرد؛ و *Franz von Miklosich* (۱۸۱۳-۱۸۹۱) گرامر مقایسه‌ی زبانهای سلاویک را (۱۸۵۲-۱۸۷۵) نوشت.

(۱) زبانشناسان کلمه‌های را که اکنون از بین رفته و اثرکتبی آن هم باقی نمانده باشد با استفاده از روش مقایسه‌ی دوباره بنامی کنند و برای اینکه دانسته شود که اینگونه کلمه‌ها بصورت استقرار ساخته شده است بطرف چاپ آن علامه‌ی ستاره (e) رام

آغاز مطالعات تاریخی زبان :

گرچه تحقیقات دانشمندان دوره بیکه ذکر شد؛ بر بسیاری از موضوعات تاریخی و باستانشناسی روشنی می انداخت مگر مرادشان بیشتر بیاناتی بود که درباره گفتار آدمی ایراد می کردند. گرچه زبانهای گوناگون اندوار و پایی همه بیک مبدأ می پیوستند؛ سرگذشت بعدی هر یک مستقل بود و بدانجهت مدقق را مجموعه های انبوهی از جزئیاتی مدنظر بود که باتغییر زبان آدمیزاده تعلق میداشت و او را با آن طرز تغییر آشنایی ساخت.

از برای دریافت راه راست برای مطالعه ی تغییر زبانها، بایستی حدسیات و تصورات دوره های پیشین جای خود را به استقراء علمی و امیگداشت. و بلیم دوايت و تنی (۱۸۲۷-۱۸۹۴) امریکایی کتاب «زبان و مطالعه ی زبان *Language and the study of Language*» (۱۸۶۷) و زندگی و نموی زبان *The Life and Growth of Language* (۱۸۷۴) را نوشت. این کتابها به غالب زبانهای اروپایی گزارش یافت. گرچه این آثار نامکمل مینماید، مگر باز هم مقدمه ی عالی در مطالعات زبان به حساب میرود. در سال (۱۸۸۰) هرمان پاول (۱۸۴۶-۱۹۲۱) کتاب «اصول تاریخ لسانی *The Principles of Linguistic History*» را نوشت که نسخه های متعاقب آن (بار پنجم در سال ۱۹۲۰ منتشر شد) حیثیت اثر معیاری روش زبانشناسی تاریخی را گرفت.

این اثر پاول روش تغییرات لسانی را با امثله ی فراوان تعیین کرد. گرچه به پیمانه ی کتاب «وتنی» خوب نوشته نشده بود؛ باز هم بر روش مطالعات لسانی اثر زیادی افکند. مدققان پس از وی این کتاب را بسی اهمیت شمردند. زیرا با آنکه سبکی خشک و خسته کننده داشت از اشتباهاتی که از خصوصیات قرن نوزدهم علوم لسانی است نیز خالی نبود. پاول در اصول مطالعات خویش دواشتباه عظیم را مرتکب گردیده است :



صحنه‌ی نمایشنامه معروف (در اعماق اجتماع) در تئاتر شهری اسپالا (-ویدن)



گورکی و اچ. جی. ولز-پتروگراد (۱۹۲۰)



گورکی و فرانز هانتز نویسنده‌ی بلژیکی در سورنتو (۱۹۲۷)



گورکی ، رومن رولان و خانمش در ایستگاه قطار آهن مسکو (۱۹۳۵)

بشری پوهنځی ادبیات پوهنتون کیو او تعیین شد. ښاغلی کتسوفو جی بزبانهای انگلیسی
فرانسوی، چینی و منگولی، آشنایی دارد.
چاپ یک اثر تازه:

داستان زیبای تاریخی «زیر جهان و جهانگیر» اثر لین پول نویسنده و مستشرق
معروف انگلیس، که از طرف پوهندوی دا کتر سید محمد یوسف علمی استاد تاریخ
پوهنځی ادبیات ترجمه شده است و در مجله ادب انتشار می یافت؛ اخیراً توسط
اداره ی نشریات پوهنځی ادبیات با اهتمام ښاغلی حبیب الرحمن هاله، بصورت
جدا گانه در مطبعه ی وزارت دفاع ملی بچاپ رسیده است. اهل دوق و دوستداران
هنر و ادبیات، می توانند این اثر دلنشین و جذاب را از اداره ی نشریات و مجله ادب
پوهنځی ادبیات، بدست آرند.

درگذشت اندوهبار:

آنشب فضای شهر ساحلی بیروت را غبار تیره و رنج آفرینی فرا گرفته بود و
شاخه های درختان بلند تپه های آرامون، که چند ساعت پس شاهد حادثه یی
دلگداز بودند؛ در آن غبار فرو رفته بودند. شب از نیمه گذشته بود که هواپیمایی
در فرودگاه فرود آمد. رهروانی که از کشورهای مختلف جهان توسط این هواپیما وارد
شهر شده بودند؛ در اتاقهای مهمانخانه ی فرودگاه آرمیده بودند. کسانی که خوابشان
نبرده بود هر یک با اندیشه یی سرگرم بودند: مسافرانی از آسیای صغیر در باره ی
وظیفه ی جدیدشان در پایتخت کشوری که هنوز آنجا را ندیده بودند؛ می اندیشیدند.
دوشیزه یی جوان، زیبا، نیکو سرشت و زحمتکش - که در هواپیمای تازه وارد
بکمال علاقمندی و راستی و سلوک پسندیده کار میکرد در احلام و آرزوهای جوانی
غرق بود و بآینده ی نا آشکار خویش خیره می نگرست. نویسنده یی جوان،
صمیمی، پرکار و با ذوق که از کنار نیل بوطن باز میگشت با خود فکر میکرد که
خاطره های شیرین سرزمین فراغنه را که هرگز اظهار نشد و داستانهای زیبای
قلمرو کلیو پاتر را که نا گفته ماند؛ به موطنانش بزبانی شیرینی باز گوید...

